

خلود در جهنم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

از مهم‌ترین بحث‌های قرآنی بحث خلود، و خلود ابدی و عدم خلود و عدم خلود ابدی است، که اولین آیه قرآنی‌اش آیه ۳۹ سوره بقره است. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.»

خلود ابدی در آتش برای گناهکاران، بی‌نهایت نیست

با کمال تأسف از تأسفاتی که باید عرض کرد اعتقاد به قضیه‌ی خلود فی النار، به طور اعوجاجی و منحرف است. که در حقیقت نسبت ظلم بلکه اظلمیت، نسبت به خدای متعال است. فلاسفه، عرفا، فقهاء، مفسرین و... نوعاً قائل به خلود ابدی‌ای غیر‌النهاییه اهل نار در نار هستند. حال آن‌که این اعتقاد بر خلاف ضرورت‌های فطری، عقلی، علمی، کتابی و سنت قطعیه است.

حتی لغت و ادبیات عرب را هم باید به قرآن عرضه کرد

اولاً باید لفظ خلود را معنا کرد. القرآن یفسر بعضه بعضاً وینطق بعضه علی بعض، حتی در معنای لغات قرآن، غلط است به غیر قرآن رجوع کنیم. چون لغت غیر قرآنی،

صرف غیر قرآنی، نحو غیر قرآنی، منطق، فلسفه، فقه، اصول غیر قرآنی، همه غیر مطلق هستند و تناقضات و تضادات زیادی در آنها هست. و همان‌گونه که خدای متعال غنی علی الإطلاق است و نیازی به غیر در برون ندارد، و نیازی به خود در تکامل درونی ندارد، بلکه ازلاً و ابداً به گونه‌ای مطلق و غیر محدود، علمش، قدرتش، حیاتش و صفات ذاتی‌اش شأناً و فعلاً، و صفات فعلی‌اش فعلاً، مطلق است و نه تضاد دارد، نه تناقض دارد، نه نقصان دارد، نه تکامل دارد و نه تناقض. «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» (عنکبوت، ۵۱) قرآن در بُعد دلالتی قطعی است و کافی است. مفسران قرآن؛ مستفسرانند و مفسر نیستند. لغات قرآن را با خود قرآن، جملات قرآن را با جملات قرآن، ادب قرآن را، صرف قرآن را، نحو قرآن را، منطق قرآن را، فلسفه‌ی قرآن را، عرفان قرآن را، فقه‌اش را، اصولش را، سیاستش را، اقتصادش را، خود (قرآن) معنا می‌کند. از جمله لغت خلود است: خلود فی النار و خلود فی الجنة در قرآن گاه تنها آمده است: خلود، خالد، گاه «خالدین فیها أبداً.»

انواع حالات مفروض برای ورود و خلود در آتش

برحسب تقسیمی که ما می‌کنیم، اول خلود فی النار و خلود فی الجنة را تقسیم می‌کنیم بعد آن قسمی که عاقلانه است، عادلانه است، حکیمانه است، فاضلانه است را قبول می‌کنیم. بحث اول در خلود در نار است. آیا کسانی که استحقاق نار دارند إلى غیر النّهایة در نار می‌مانند؟ یا قبل از نهایت به حدّ محدود، ظالمانه می‌مانند که بیش از استحقاق عذابشان، عذاب می‌شوند ولو تا غیر النّهایة؟ یا عادلانه عذاب می‌شوند یا رحیمانه عذاب می‌شوند یا عذاب نمی‌شوند؛ این احتمال اقسامی است در مورد ورود فی النار.

فرض عذاب نشدن گناهکاران خلاف عدالت است

یک احتمال این است که اصلاً کسی عذاب نشود، این بر خلاف عقل است، بر خلاف عدل است، بر خلاف نصوص قرآن شریف است که «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۳۹). ورود مستحقین عذاب در نار چند بُعد دارد: اول این که وارد در آتش بشود و فوراً بیرون بیاید. دوم این که خالداً وارد در آتش می‌شود یعنی مدّت مدیدی می‌ماند چون خلود از نظر لغت قرآنی و لغت

صحیح عربی غیر قرآنی البقاء مدّةً طويلةً است. و از جمله ادله‌اش این آیه است:
«وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» (اعراف، ۱۷۶).

آیه «وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» نشان می‌دهد «خلود» به معنای بی‌نهایت نیست!

آیا شخص کافر که اخلاص دارد و در ارض مادیات و ارض شهوات ماندنی است، این ماندنِ اِلَى غیر النّهایة است؟ حتی هیچ مادی‌گرایی دیوانه‌ای چنین احتمالی می‌دهد؟ انسان مادی‌گرایی دیوانه‌ی ملحد یا مشرک این احتمال را می‌دهد که اِلَى غیر النّهایة زنده باشد و از مطاع دنیا و مواد دنیا استفاده کند؟ خیر. حداقل تکیه‌اش بر زندگی زمینی و طبیعی است مدّةً طويلةً، خلود یعنی البقاء مدّةً طويلةً نه مدّةً قصيرةً.

یک دخول داریم، دخول در نار، یک خلود در نار داریم، یک خلود ابدی داریم، خلود ابدی هم یا ابدِ عمر است یا ابدِ نار است یا ابدِ بیشتر از نار است یا ابدِ اِلَى غیر النّهایة است. ابدِ غیر النّهایة بی‌پایانِ کُلّی ابدی برای خالدین ابدی فی النَّار، از نظر عقلی، از نظر عدلی، از نظر نصوص کتاب و سنت محال است، چرا؟ این جاست که با ادله‌ای که عرض می‌کنیم ریشه‌ی فکر ابدیتِ بی‌نهایتِ خالدین فی النَّار کنده می‌شود.

مگر گناهکار، گناه، و اثر گناه محدود نیست؟ پس چرا باید عذاب نامحدود باشد؟

سؤال: آیا کسی که گناه می‌کند، بدترین گناه، بدترین کفر، الحاد، شرک، آیا خودش محدود است یا نامحدود؟ محدود است. آیا گناه هرچه بزرگ باشد محدود است یا نامحدود؟ محدود است. آیا این گناه تأثیر بعدش محدود به زندگی دنیاست یا اِلَى غیر النّهایة است؟ محدود است. پس هم گناهکار محدود است، هر که باشد، هم گناهش محدود است، هم اثرش محدود است، هم دنیا محدود است، پس چطور جزای گناهی که گناهکارش و گناهش و اثرش و ظرفش و دنیایش محدود است؛ بی‌نهایت است؟ این ظلم نیست؟ اگر کسی به شما یک سیلی بزند، اگر شما دو تا سیلی بزنی یکیش ظلم است، یکی دیگرش عدل است. چطور گروهی از علماء و گروهی از شرع‌مداران از فلاسفه، از عرفا و از مفسران و از هرکس که این را می‌گویند، جرأت می‌کنند بگویند خالدین فی النَّار، مخصوصاً خالدین ابدی فی النَّار، این‌ها اِلَى غیر النّهایة در آتش‌اند؟ این نسبتِ ظلم لامحدود اِلَى غیر النّهایة به خدای متعال است.

مگر خدا نیاز به ظلم دارد؟ در صحیفه‌ی سجّادیّه هست که «إنّما یحتاج اِلَى الظّلم الضّعیف»، شخص ضعیف است که برای حفظ خودش، برای دریافت کردن مقدار

زیادی از حال و مال خودش ظلم می‌کند. خدا که عدل مطلق است و فضل مطلق است چرا ظلم کند؟ وانگهی اگر (عدم عذاب) بر خلاف عدالت نسبت به بهشتیان نبود؛ خدا هیچ کس را در جهنم نمی‌برد. ولکن جهنم نبردن کفار ظلم است به بهشتیان که در دنیا، در عالم تکلیف، با زحمت جدّیت کردند، کوشش کردند، واجبات را عمل کردند، محرّمات را ترک کردند و مع ذالک (با این حال) تسویه (تساوی) بین آنها و بین اهل نار بشود، و اهل نار در نار نروند، و در نار نرفته یا به جنة بروند یا بمیرند بدون نار. بنابراین در مرحله‌ی نخستین، خلود ابدی در نار اِلٰی غیر النّهایة باطل است.

عذاب بی‌نهایت خلاف آیه‌ی «جزاء وفاقاً» است

از جمله ادله نقلیه قرآنیّه آیه «جزاء وفاقاً» (نبا، ۲۶) است. آیا جزای بی‌نهایت و جزاء لامحدود برای گناه محدود، این وفاق است؟ آیا لامحدود و بی‌نهایت با محدود و دارای نهایت، وفاق دارند؟ چه وفاقی است؟ این خلاف است.

بعد دوم: اگر شخص بیش از مقدار استحقاق عذاب، هر چند محدود، عذاب شود، این باز ظلم است. مثلاً صد سال استحقاق عذاب دارد، صد و یک سال یا صد و چند سال عذاب شود، این هم ظلم است. اولی اَظلم است، دوّمی ظلم است. حتّی شیطان رجیم را اگر بتوانی یک چک بزنی آیا بی‌نهایت به شما چک میزند؟ اصلاً می‌تواند بزند؟ بنابراین نسبت دادن به حضرت اقدس ربّ العالمین که در بالاترین مراحل رحمت، عطوفت و محبّت نسبت به همگان است، به حساب درجات و یا حتی درکاتشان؛ نسبت دادن لانهایت بودن عذاب برای کفار، همان کفّاری که اصلاً استحقاق جنة را ندارند، و فقط استحقاق نار دارند، این نسبت دادن، بدترین ظلم است به ربّ العالمین که بالاترین عدالت و فوق عدالت: فضیلت و رحمت، را داراست.

استدلال غلط فلاسفه

اما قول فلاسفه که می‌گویند شخص کافر اگر با کفر بمیرد، با استمرار کفر در عالم تکلیف بمیرد این ذاتش جهنمی است و ذات و ذاتی قابل تغییر نیست، بنابراین این ذات جهنمی غیر قابل تغییر باید دوام داشته باشد. جواب: آیا ذات شخص جهنمی محدود است یا لا محدود؟ محدود است. و آیا گناه شخص جهنمی محدود است یا لامحدود؟ محدود. و آیا اثر گناه جهنمی برای سایر مکلفان یا غیر مکلفان محدود

است یا لامحدود؟ محدود. پس محدود است و محدود است و محدود، پس عذابش نیز باید محدود باشد. پس لامحدود بودن عذاب و حتی بیشتر بودن عذاب بر استحقاق، اولی اظلم است و دیگری ظلم است.

روایت غیرقابل قبول در خلود بی‌نهایت اهل عذاب

و روایتی که نقل می‌کنند یک روایت واحد ضعیفی که از نظر متن غلط، از نظر سند هم مرسل است، حتی اگر متواتر هم بود قبول نمی‌کردیم، و حال این که ضعف در متن است و ضعف در سند که مثلاً از امام (علیه السلام) سؤال می‌کنند چرا اهل جهنم إلى غیر النّهایة در جهنم هستند؟ حضرت در جواب گفته باشند (بر فرض محال) که این شخص مقداری گناه کرده و تصمیم داشته اگر إلى غیر النّهایة باقی بماند، گناه کند. جواب: آیا تصمیم گناه، گناه است؟ «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» (شوری، ۴۰) «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (طور، ۱۶)، اگر کسی نیت خیر کند خدا به او جزای خیر می‌دهد، ولی اگر کسی نیت شر کند، مادامی که آن شر را انجام ندهد جزای شر ندارد، نه جزای خیر دارد نه جزای شر. نصوصی از قرآن شریف هست که نیت — و نه عقیده، عقیده‌ی شر تکلیفش معلوم است — ولی نیت که نه عمل عقیدتی است و نه عمل خارجی است؛ (نه جزای خیر دارد و نه جزای شر): «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» تعملون عقلاً، قلباً، عقیدتاً که انحراف عمل داخلی است، یا خارجاً، فرداً و اجتماعاً این عمل است؛ ولیکن نیت، عمل نیست. نیت خیر، عمل خیر نیست. نیت شر، عمل شر نیست، گرچه به مقتضای فضل و رحمت الهی، خدا نیت خیر را جزای خیر می‌دهد و نیت شر نه جزای خیر دارد و نه جزای شر.

خدا مظلوم واقع نمی‌شود، که ظلم به او ظلم بی‌نهایت باشد

[ممکن است کسی استدلال به این معنا بکند که خود کفر که ظلم به خدا باشد، چون ظلم به خدا است و خدا بی‌نهایت است و نا محدود، پس این ظلم هم نامحدود است]

این را هم عرض می‌کنیم: اولاً خدا مظلوم نیست.

[نه مظلوم به آن معنا]

به هر معنی‌ای مظلوم نیست. مظلوم یعنی مُنتَقَص، اگر تمام عالم وجود شیطان شوند نقصی در خدا ایجاد نمی‌شود. بنابراین خدا مظلوم نیست، نه ظالم است، نه مظلوم است.

[در احادیثی داریم که ظلم نکن با کفرت و...]

ظلم به چه کسی؟ ظلم به خود است. کافر اگر کفرش متجاوز به دیگران نباشد ظلم به خود است، اگر متجاوز باشد هم ظلم به خود است هم به غیر. مثلاً از ظلم داریم: یا ظلم به خود، یا ظلم به خلائق دیگر، یا ظلم به خدا. ظلم به خدا غلط است، چون ظلم انتقاص است، انتقاص یعنی نقصی در روح، در بدن، در عقل، در فکر، در فطرت، در حال، در مال. آیا در خدایی خدا نقصی ایجاد می‌شود؟ اگر تمام عالم شیطان باشند، و شیطان‌تر از شیطان باشند؛ آیا نقصی در ذات، در قدرت، در حیات، در علم، در رحمت، و در هر آن چه مربوط به خداست ایجاد می‌شود؟ هرگز. و اگر تمام عالم محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) باشند به خدا اضافه نمی‌شود. لذا خدا نه کم می‌شود نه اضافه. «الله الصمد»، صمد یعنی توپُر، تو ندارد، یعنی نقصان ندارد، نقصان ندارد، در هر صورت کمال مطلق است. اگر خلائق کامل بشوند خدا کامل‌تر نمی‌شود، خلائق ناقص بشوند خدا ناقص نمی‌شود. نه نقصی، نه تکاملی، نه تناقضی، نه تضادی، نه تغییری، لا یَتَغَيَّرُ بِأَنْغِيَارِ الْمَخْلُوقِينَ.

حالا، بحث در ابد است: اولاً دخول در نار اعم از خلود است، خلود هم اعم از ابد است.

بُعد اول: بعضی‌ها داخل در نار می‌شوند، مانند مسلمانی که مقداری گناه کرده و این گناه در برزخ کاملاً پاک نشده، وارد در جهنم می‌شود ولی خالد نیست، مقداری می‌ماند و بعد به بهشت می‌رود.

خالد غیر ابدی

بُعد دوم، کسانی هستند که خالد هستند، اما خالد غیر ابدی یعنی مقداری زیاد که خلود البقاء مدّة طویلة است، مقداری زیاد در جهنم می‌ماند، وقتی که پاک شد بر

مبنای ایمانی که داشته است و باقی مانده است، این داخل بهشت خواهد شد، این هم خالد است.

خالد اَبَدی

بُعدِ سوم: کسی که کلاً استحقاقِ جَنَّة را ندارد، تمامِ فکرش، عقیده‌اش، عملش، تمامش کفر بوده، تمامش فسق بوده، اصلاً استحقاقِ جَنَّة را ندارد، این خلود ابدی دارد، یعنی چه؟ اَبَد در چند بُعد است: یا ابدیتِ ربّانی است، یا ابدیتِ عمری است یا ابدیتِ جهنّم. ابدیتِ ربّانی ظلم است، کسی که گناه کرده است و در طول عمر گناهکار بوده، اگر خدا به حسابِ ابدیتِ خودش او را عقاب کند، این ظلم است. مثلاً می‌گویند فلانی مجازاتش حبس ابد است یعنی چه؟ یعنی مادامی که زنده است، نه حبس ابدِ اِلَی غیر النَّهَایة. بنابراین جزاء و عقابِ ابدی برای گناهکاران جهنّمی، که اصلاً روی بهشت را نخواهند دید، این ابدیتِ خلقی است، ابدیتِ خالقِ نیست. چون ابدیتِ خالقِ نسبت به رحمت خوب است، ولیکن ابدیتِ خالقِ نسبت به عذاب غلط است، چون هم جزاء وفاق نیست، هم مماثلت نیست «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (شوری، ۴۰).

[بر این مبنا خودِ احباط (حبط اعمال بر اثر گناهی خاص) هم ظلم می‌شود]

نخیر، احباط یعنی کارهای خیری کرده ولی بعد کارهای شرّی کرده که کارهای خیر را از بین برده، مثلاً کسی به شما خدمت کرده، نوکر شما بوده، خدمت کرده، برایتان چیز می‌خرد، کار می‌کند ولیکن خدای نکرده پسرتان را می‌کشد! آیا این احباط نیست؟ کشتن فرزند شما تمام کارهای خیر را محو می‌کند، پس احباط عادلانه است؛ بلکه فاضلانه است. احباط ربّ العالمین احباطِ عادلانه است و بالاتر فاضلانه است. مثلاً حسناتی احباط می‌کنند سیئات را، و سیئات و گناهان بزرگی احباط می‌کنند حسنات را. احباط محو کردن است، محو کردن چه در بُعد عدالت و چه بالاتر در بُعد فضیلت درست است ولیکن احباط در بُعد ظلم یا اَظلم غلط است.

گناهکارِ خالد در عذاب که مستحق جنة نیست؛ بعد از عذابش، نیست و نابود می‌شود

حالا، خالدین فی النَّار، یا خالدِ ابد هستند یا غیر ابد. خالدین ابد چیست؟ یعنی مادامی که زنده است در نار است. حالا این دو بُعد دارد: یا تا مادامی زنده است که عذابِ مورد استحقاقش را قبل از خاموش شدن جهنم ببیند. مثلاً این آدم استحقاق عذاب تا صد سال، دویست سال قبل از نابودی جهنم را دارد، این چه می شود؟ آیا باز تا آخر در جهنم است؟ خیر، کسی که استحقاقِ جَنَّة ندارد؛ و استحقاق نار دارد - ولی استحقاق نارش گاه شمری، گاهی معاویه‌ای، گاهی یزیدی، گاه عمر سعدی است، گاه شاهنشاهی است، فرق می‌کند - کسانی که استحقاقِ جَنَّة را ندارند، درکاتِ جهنمشان فرق می‌کند، درکات عذابشان هم فرق می‌کند. بعضی از درکاتِ عذاب قبل از خاموش شدن جهنم است، آن کسی که قبل از خاموش شدن جهنم عذابش را دید، در جهنم می‌میرد، کلاً از بین می‌رود، نفی کَلِّ می‌شود. ولیکن آن کسی که مانند شیطان رجیم و شیطان‌هاست و مادامی که نار هست آن‌ها عذاب می‌شوند و مادامی که عذاب می‌شوند نار هست؛ نار، جهنم، با این خالدین ابدی فی النَّار، همه با هم از بین می‌روند، لا نار ولا اهل نار.

[ببخشید مستند آیات این مطلب رو هم می‌فرمایید؟]

عرض می‌کنیم، اولاً آیات «جزاء وفاقاً»، «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ حداقل مماثلتِ بین گناه و عذاب است. آیا در مماثلت می‌شود که برای گناه محدود، شخص محدود، اثر محدود، عالم محدود، این جزائشِ اِلَى غیر النِّهَايَةِ بشود؟ یا بیشتر بشود؟ خیر، این ظلم است. اگر جزای گناه محدود از شخص محدود، با اثر محدود، اِلَى غیر النِّهَايَةِ باشد اَظْلَم است، اگر بیشتر (از استحقاق) باشد ظلم است، اگر برابر باشد عدل است. تازه، ما در عدلش بحث داریم، (باید بر مبنای فضل باشد).

عذابِ گناهکاران در جهنم، کمتر از استحقاقشان است و رحمت خدا به این شکل شامل‌شان می‌شود

سؤال: آیا خدا که در قرآن می‌فرماید «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (بقره، ۲۳۷) یا «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ... ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ» (بقره، ۱۷۸) اگر به شما ظلم کردند در صورت امکان عفو کنید، حالا آیا «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره، ۴۴) خدا که امر به عفو می‌کند که یا کمتر طرف را عقاب کنید، یا برابر عقاب کنید خودش بیشتر عقاب می‌کند؟ خدا که امر می‌کند به عفو در زمینه‌ی شایسته، آیا خودش عفو

نمی‌کند؟ بله، اگر عفو کند از گناهکاری که گناهش بسیار زیاد است و عفو او موجب ظلم به اهل جنة بشود؛ این صحیح نیست، ولیکن اگر کسی ظلم کرده، جزای ظلم، ظلم است، ولی کسی نه به خلق ظلم کرده است و به خالق هم ظلم نمی‌شود کرد، یک کافری است، ملحدی است، مشرکی است، که ظلم به کسی نکرده و به خدا هم ظلم نکرده، برای اینکه خدا مظلوم واقع نمی‌شود، بله به خود ظلم کرده، درست است، الحاد، اشراک، ظلم است. این مقداری که ظلم کرده است جزایی دارد ولیکن ظلمی که کرده، ظلم به خدا که نیست، نمی‌شود، اگر ظلم به غیر خدا هم نیست، آیا قابل عفو هست یا نه؟

مثلاً از جمله آیاتی که مانند آیه ۱۵۶ سوره اعراف «قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» نص است دیگر، حالا اگر از قرآن یک آیه هم باشد کافی است، چون حدیث نیست که ضعیف باشد. «قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» من اشاء چه کسی است؟ کسانی هستند که مستحقّ عذابند، کسانی که مستحقّ عذاب خدا به آنها می‌رسد ولی چقدر؟ «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، آیا شیطان، ابوجهل، ابولهب، شیء هستند یا شیء نیستند؟ کلّ شیء نصّ است در همه‌ی اشیاء عالم، اشیاء مکلف، غیر مکلف، جاندار، بی‌جان. حالا اشیائی که مکلفند که کفار و ملحدین و مشرکین و ظالمین و سائر می‌باشد اینها شیء‌اند؟ ورحمتی وسعت، رحمت خدا وسعت دارد هر شیء را شامل است، بنابراین شیطان هم شیء است، و رحمت خدا شامل شیطان هم باید بشود، یعنی چه؟ یعنی کمتر از استحقاق عذاب، عذاب می‌شود. اگر باید هزار سال عذاب بشود نهصد سال می‌شود، هشتصد سال می‌شود.

رحمت خدا در تخویف عذاب اهل نار تا جایی است که ظلم به اهل بهشت نباشد
بنابراین خدا که امر به فضل کرده است خودش فضل می‌کند، این دلیل نوعی، که خدا امر به احسان کرده است، امر به لطف کرده است، امر به رحمت کرده است، امر به تخفیف عذاب کرده است، امر به ترک عذاب کرده است، پس تا آن جایی که امکان دارد رحمت شامل معذّبین بشود و صدای بهشتیان در نیاید، رحمت شاملشان می‌شود. بنابراین عذابشان، از مقدار عذابی که استحقاق دارند؛ کمتر خواهد بود، چون «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». مادامی که صدای بهشتیان در نیاید، خدا عذاب اینها را کمتر می‌کند.

خود جهنم هم ابدیت بی‌نهایت ندارد

بنابراین جهنم هم ابدیت کلی ندارد، و هم بیش از استحقاق‌شان عذاب نمی‌شوند، هم اینکه (عذاب) به طور عدالت نیست، بلکه خدا همه‌اش فضل است، همه‌اش رحمت است، منتهی رحمت خدا نسبت به اهل جنة، بی‌نهایت است، ولی نسبت به اهل جهنم محدود است.

رحمت خدا نسبت به اهل رحمت بی‌نهایت و نسبت به اهل عذاب محدود است

آیات متعددی دلیل است بر این که رحمت خدا نسبت به اهل رحمت مطلق مطلق است مثلاً «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق، ۳۵). آیا مشیت اهل بهشت، مشیت محدود است؟ مشیت اهل دنیا نا محدود است، با این که دنیا دار محدود است. کسانی که بهشت می‌روند مشیت‌شان بقاء در غیر النهایة است، و بقاء در غیر النهایة مستحیل نیست. بله، ابدیت توأم با ازلیت قابل ایجاد نیست، ولیکن موجودات غیر ازلی که بهشتی هستند و جهنمی هستند غیر ازلی هستند، ازلی برایشان محال است ولی به لطف الهی با رحمت شامله و کامله و بی‌حدی که دارد، امکان ندارد از بین بروند.

جهنم و اهل آن در زمانی هر چند دور و دیر از بین خواهد رفت

بنابراین لازم است اهل جهنم از بین بروند تا مقداری که عذاب خود را به طور فاضلانه، و به طور رحمت رحمانی و رحیمی دریافت کنند. ولیکن اهل بهشت اِلی غیر النهایة بی‌پایان در بهشت خواهند بود، بر مبنای دلیل فطری، عقلی، علمی، کتابی، سنتی، روزی خواهد آمد که جهنم با اهل جهنم هر دو خاموش خواهند شد، می‌میرند. منتهی مردن‌ها تفاوت دارد؛ یک مرگ مرگ انتقال است، مرگ انتقال از دنیا به بزرخ، از بزرخ به قیامت، (یک مرگ هم مثل مرگ جهنم و اهل آن، نابودی و نفی کلی است، عدم شدن و انعدام است)...